چنانچه گفته‌اند که [illegible] بزرگی این اکادشی دور کننده گناهان است و دهنده ثمره [illegible] از [illegible]
[illegible] این اکادشی می‌آید [illegible] باشند و گناه و جمیع [illegible] با خود [illegible] در عذاب کنندگان
[illegible] پاک بسیار [illegible] کردن برت اکادشی پایان پاک میشوند [illegible] ایشان گناهدست و [illegible]
[illegible] و آنچه کرده [illegible] بیک [illegible] پیدا میشود [illegible] کردن برت اکادشی [illegible]
[illegible] کردن [illegible] برت اکادشی از همه گناهان خلاصی یافته از [illegible]
[illegible] میشود [illegible] او از کردن برت اکادشی [illegible]
[illegible] آمده باشند از ثمره این برت دور میشود و آنچه ثمره ثواب [illegible]
[illegible] برت اکادشی [illegible] پیدا شدن او در جهان [illegible] ثمره [illegible]
این برت اکادشی [illegible] ثمره آنست که کننده این برت با زن و بچه و [illegible] می‌آید [illegible]
[illegible] و از دل [illegible] می‌آید و آنچه [illegible] خیرات غله و غیره انواع [illegible]
[illegible] بهگوان [illegible] گناهان [illegible] دور میشود [illegible] این [illegible]
[illegible] این برت وقت شب بسیار کرده‌اند و آنچه [illegible]
[illegible] و [illegible] و کیا و دیدار [illegible]
[illegible] حاصل میشود و از یک برت اکادشی [illegible]
برت [illegible] یافته [illegible] و از برت مذکور عذاب طفلی و جوانی و پیری
دور میشود [illegible] در ماه کاتک غله دان نماید و [illegible] بهگوان روشنی نماید [illegible]
[illegible] میشود [illegible] نماید [illegible] کرد

خاتمة الطبع — از اعانت و امداد شری بهگوان پوتهی ایکادشی مهاتم نام در فارسی زبان که
[illegible] برت ایکادشی در هر ماه و ثواب و حسنات آن آنچه مهاراج سری کرشن جی به ارجن فرموده [illegible]
تشریح نوشته لایق فائده کسان [illegible] ست برای اشاعت علم و افادت عامه حسب تحریک قدردان علوم
[illegible] صاحب [illegible] انسپکتر سررشته تعلیم ضلع بدایون ماه دسمبر [illegible] در مطبع نامی منشی نولکشور بمقام لکهنو طبع

ان راه گم کرد جائیکه سوبن داماد راجه راج میکرد رسیده داماد راجه چکاپت را شناخت
بسیار شاد شد و سوبن ڈنڈوت کرد و برابر خود نشاند و حقیقت خود گفت که از طفیل برت اکادشی
این بهره وری یافته ام لیکن برت اکادشی از دل و جان نکرده ام ازین سبب راج من
قایم نخواهد ماند اگر از دل و جان میکردم گاهی این راج از دست من نمیرفت الحال از توجه
تو راج قایم میباشد سولبکها [illegible] داماد رسید که هیچ تدبیر باید کرد که راج تو قایم ماند سوبن گفت
چندر بهاگها نام دختر راجه چکن زن من است از ابتدای آن برت میکند با خواهی گفت
از بکار او راج من قایم خواهد ماند زن داماد از انجا رخصت شده در شهر خود آمد و چندر بهاگا
احوال شوهر [illegible] ماند و گفت که مرا همراه خود برده بشوهر من برسان تا او را تعلیم خواهد
سولبکها [illegible] چندر بهاگا را همراه گرفته متصل مندراچل پربت رسید چه بیند که رکهیشران
[illegible] چندر بهاگها پرکرما کرده ڈنڈوت نموده و دست بسته ایستاده رکهیشران
پرسیدند که [illegible] رفت چندر بهاگها جواب داد که ای مهاراج شوهر من بالای
این پربت راج دیولوک یافته است [illegible] فرمایند که از ان [illegible] انجا بروم و
رکهیشران از چندر بهاگها جگ کنانیدند که از طفیل آن جگ چندر بهاگها دیوتا بدن
یافته بالای پربت رفت و در انجا از شوهر خود ملاقی گردید سوبن از دیدن چندر بهاگها
بسیار [illegible] خوشحال گشت هر دو سرگذشت خود میگفتند چندر بهاگها که تمام اکادشی
[illegible] آن تمام شوهر خود سنکلپ نمود که راج قایم ماند و هر دو بعیش و عشرت مشغول شدند
هر کس که مهاتم بیان اکادشی بگوید و بشنود او را [illegible]

۲۴ مهاتم اکادشی سدی کاتک چهد [illegible] نام

راجه [illegible] پرسید که ای ناتهه در آخر ماه کاتک اکادشی میشود نام و مهاتم آن چیست
سری کرشن فرمودند روزی نارد من از برهما پرسیده بود ای سوامی اکادشی
کاتک سدی چه نام دارد و چه پهل برت او کدام است و پوجای کدام دیوتا و چه عنوان نماید

بیستوی(؟) نام اکادشی که در ماه بیساکه میشود برابر آن باید گفت هر کس که مهاتم این اکادشی
بگوید و بشنود بفضل اسمیدجگ است باو پراپت خواهد شد

مهاتم کاتک بدی اکادشی رمان نام ۲۳

راجه جدهشتر پرسید ای ناتهه در بدی ماه کاتک که اکادشی میشود نام و مهاتم آن چگونه است
و ثمره آن چیست سری کرشن فرمودند ای راجه دهرم آتما زمان نام این اکادشی است
در زمانه دواپر مچکند نام راجه بسیار بزرگ و دهرم آتما و عادل زمان بود و از قوت بازوی
خود چندین دفعه معاونت اندر کرده بود از خدمت راجه اندر و جمیع دیوتا دوستی و اخلاص داشت
و در خانه خود چندر بهاگا نام دختر داشت راجه او را به سوبهن نام پسر راجه چندر سین
نامزد کرده بود روزی که سوبهن از خانه خود بخانه خسر خویش آمد روز رمان اکادشی
رسیده بود چندر بهاگا دختر راجه در دل خود گفت که ای نارائن چه بد... شوهر من
در اینجا آمده و پدر من در روز اکادشی برت همه کس را میفرماید هر کس که طعام بخورد او را
بجان میکشد و شوهر من تاب گرسنگی ندارد چگونه روزه برت خواهد داشت بعد از آن چندر بهاگا
از شوهر خود گفت که بهتر آنست که بخانه خود بروند از شما برت نخواهد شد شوهر سخن گفت
هر چه شود شود برت خواهم نمود چون برت اکادشی نمود و پیر برت داشت بعد از آن
شوهر گرسنگی بسیار غلبه کرد و تمام اندام گرمی پیدا شد بعده سوبهن جان بحق تسلیم کرد بر کنار دریا
دریا برده آتش دادند و چندر بهاگا همه کاج کریا از دست خود کرده همراه شوهر ستی نشد
بعد از مردن سوبهن از طفیل برت بر مندراچل پربت جائیکه در آنجا دیوتا ها میباشند
بشهر ... پراپت شد و انواع انواع خوشبو و اقسام اقسام دولت و مال آرام نمود
گرفت و تمام دیوتا فرمان بردار او شدند و تمام زمین آنجا از ... و جواهر
و لعل و یاقوت آراسته بود راج کردن گرفت همین طور چند مدت گذشت بعد از آن
نام ... که در شهر مچکند میماند از آنجا ... بسیار تماشا کرده بود ... از شهر خود ...

راجا بهیم پرسید که شما پیشتر فرموده‌اید که هر که [illegible] در هریت لوک یا کیلاس جا یابد و در بیکنتهه [illegible]
اندر همین نام فرزندی هست با وی بیان نمودن بپرسان که پدرت [illegible] عذاب [illegible] گرفتار [illegible]
الاهی ما از جم لوک شده و به بیکنتهه لوک [illegible] پراپت شویم از فرزندی [illegible] نگاه [illegible] اول خواهد
اندر نام اکادشی چیا باید پرستاران مع قبایل و رعیت نمود و هر روز [illegible] اکادشی نام [illegible]
سازد از طفیل برت مذکور از دوزخ خلاص شده به بیکنتهه پراپت خواهم شد [illegible] باید کرد
نگاه خواهی داشت که چون گفته ام هر روز [illegible] یک [illegible] نام [illegible] و آن [illegible]
چیزی نخورد و در عبادت [illegible] اکادشی احسان نموده [illegible] پیدا [illegible]
ماده گاو [illegible] و [illegible] سرچه [illegible] باشد مع مردمان قبایل خود [illegible] برهمنان و فقرا
داده [illegible] برت اکادشی بنام پدر خود سازد چنین سخن گفته [illegible] لوک رفتند [illegible]
[illegible] که [illegible] بموجب گفته [illegible] بود برت نمود [illegible] از آسمان [illegible] باید [illegible]
[illegible] از هم [illegible] رفت راجه مذکور برت [illegible] اکادشی
نمود [illegible] به بیکنتهه پراپت شد هر کس برت اکادشی باین طور [illegible] و مهاتم آن بگوید
[illegible] ستهه جگ پراپت خواهد شد +

مهاتم اکادشی سدی ماه کنوار [illegible] نام +

راجه جدهشتر پرسید ای [illegible] در [illegible] ماه کنوار که اکادشی [illegible] نام و مهاتم آن چگونه است
سری کرشن جیو فرمودند [illegible] نام این اکادشی است [illegible] مهاتم آن [illegible] تمام [illegible]
[illegible] نموده [illegible] برابر [illegible] برت اکادشی
[illegible] آن نتواند [illegible] این همه باید [illegible] برت [illegible]
نموده سری کرشن باید [illegible] دیگر برت [illegible] کنند [illegible]
جانب [illegible] از سمت [illegible] بیکنتهه [illegible] پراپت [illegible]

از من عذابی شده باشد که از سبب آن چنین بوقوع آمده شما خاطر جمع دارند سبب آمدن شما در خدمت رکهیشران
میروم پیهم تا چه میفرمایند این سخن گفته راجه تنها سوار شده راه بیابان گرفت در انجا چه بیند که انگی رکهه
دانگرا رکهیشر در انجا تپشیا میکند در انجا راجه از اسپ فرود آمده و دست بسته استاده ڈنڈوت کرد رکهیشر فرمود
که ای راجه ملک تو بخیریت است باعث آمدنت چیست با من بگو راجه کیفیت ماجرای خود بیان نمود رکهیشر
گفت ای راجه در راج تو شودر تپشیا میکند برای چیست نمیشود از ان جهت خشک سالی افتاده است
آن شودر را بیجان بکش که برای چیست عالم خشک شده باران ببارد راجه گفت که این از ما نمیشود که ناکشی نمایم
چیزی از راه دهرم بفرمایند که از نمودن آن برای چیست برود و باران ببارد رکهیشر گفت که در آخر ماه بهادو
پدمان نام اکادشی خواهد آمد برت آن اکادشی مع تمام مردم ملک نگاهداری نما از فضل برت مذکور
همه عذاب از عالم بدور و بارش باران شود و زراعت خواهد شد و رعیت آسودگی خواهد یافت ای
راجه دهرم اوتار راجه نام که اینمعنی از رکهیشران دریافته پدمان نام اکادشی را مع رعیت برت
نگاهداشت و بسبب ذره اکادشی باران بسیار باریدن گرفت و در تمام زمین ارزانی گردید راجه بوقت
رحلت ازین جهان فانی به بیکنته برایت شد ای راجه هر کس مهاتم اکادشی بگوید و بشنوید آن را
تحصیل اسمیدجگ برایت شود ٭

مهاتم اکادشی اندرا کنوار بدی ۱۲

راجه جدهشتر پرسید ای ناراین اکادشی کرشن پچهه ماه کنوار که می آید نام و مهاتم آن چگونه است
سری کرشن جیو فرمودند که اندرا نام اکادشی مذکور است ماهکپت شهری بود در انجا اندرسین نام
راجه راج میکرد و بسیار دهرم آتما بود و در بهجن نارایین مشغول میداشت روزی نارد مُن سبها اندرسین
آمد بسیار تواضع و تکریم بیکران کرده راجه دست بسته استاده شد و ڈنڈوت نمود و بر مسند خود بنشاند
بعد از ان نارد مُن پرسید که ای راجه سلطنه تو بخیریت است راجه بجواب پرداخت که ای رکهیشر از توجه
شما بسیار گرامی بخیریت هستم باعث تشریف آوری بفرمایند که بدل و جان منت دارم نارد مُن گفت که ای
راجه در جم لوک رفته بودم راجه دهرم راج بسیار تواضع نمود در انجا پدر ترا در عذاب دوزخ گرفتار

پهل آن چگونه است سری کرشن فرموده در ایام ست جگ در شهر اوده هرچند نام راجه بسیار دهرم آتما بود
و بشن بهگت مثل او در جهان نبود بسبب پراچهت پوربی جنم بر او هرچند تفرقه افتاد اول زن و فرزند
خود را فروخت بعد از آن خود را بدست چنڈال فروخته در خانه چنڈال استقامت ورزید و هر وقت خدمت او بجا
می آورد بعد از مدتی مها گوتم رکهیسر بر راه خانه چنڈال گذر کرد هرچند که بر دروازه او نشسته بود استاده
بر خود دست بسته بر رکهیسر نمسکار کرد رکهیسر پرسید که تو بدین آدمی بر دروازه چنڈال چرا نشسته راجه هرچند
ماجرای خود مفصل بیان ساخت بعد از آن رکهیسر بر احوال او مهربان گشت و فرمود که ای راجه در
ماه بهادون اجا نام اکادشی می آید آن برت را نگاهدار از طفیل برت اکادشی زن و فرزند
از تو ملاقی خواهند شد و باز راج خود خواهی یافت و در وقت انتقال ازین جهان فانی با همه شهر خود به بیکنتهه
خواهی رفت رکهیسر این سخن گفته از نظر غائب شد چون راجه هرچند اجا نام اکادشی برت نمود از
طفیل برت مذکور باز راج اوده یافت و پراپت شد و زن و فرزند خود را یافت مدت بسیار راج کرد بعد
از آن همه شهر اوده به بیکنتهه پراپت شد هر کس مهاتم اکادشی اجا بدل و جان بشنود یا
بگوید تکلیف و تفرقه نبیند و به بیکنتهه پراپت شود

مهاتم اکادشی سدی بهادون پدمان نام

راجه جدهشٹر پرسید ای پربهو در آخر ماه بهادون اکادشی که در سکل پچهه میشود نام و مهاتم آن
از من بگویید که آرزو می شنیدن آن بسیار دارم سری کرشن فرمودند که ای راجه نارد از برهما پرسیده
بود آنچه برهما از نارد گفته بلاتکلف بتو میگویم که در ست جگ ماندهاتا نام راجه ساکن بیکر و تمام ملک
او آبادان بود هر کس با آرام میگذرانید کسی را هیچ گونه رنج نبود و زراعت در زمین بسیار میشد بعد
از مدت بسیار در ملک راجه خشکی افتاد و باران نبارید و در زمین زراعت ناپدید گردید تمام خلق از گرسنگی
بیجان آمدند و متفق شده پیش راجه داد خواه شدند که ای راجه باران نمی بارد خشکی در ملک زیاده
گردیده و بغیر از غله تمام عالم می میرد لهذا داد خواه شده ایم راجه همه را تسلی داد و گفت که شما را آسیب گرفته
نکنید من در دانست خود درین جنم عذاب نکرده ام که از آن پراچهت باران نمی بارد و در جنم سابق

جواب داد که پتردا نام اکادشی مذکور است در اوایل جگ دواپر ماهکت پور نام شهری بود که مهی جت نام
راجه سراج آنجا میکرد و بسیار دهرم آتما و بشن بهگت بود لیکن اولاد نداشت روزی تمام وزرا و رعیت و برهمنان
و پروهت و جمله ساکنان شهر را طلبید و گفت که من در وقت خود درین جنم پاپ نکردم معلوم نیست که مرا
بی اولاد شده باعث آن چیست همه کس خاموش ماندند جواب ندادند از ان جمله وزرا و غیره از نزد راجه برخاسته همراه
رفتند تفحص میکردند جابجا پیش رکهیشران یک رکهیشر دیدند لومس رکهیشر ایستاده شدند و نمسکار کردند
و بیان کردند رکهیشر گفت که شما چرا آمدید سبب آن چیست همه گفتند ای راجه ما
از طرف اولاد محروم است آن چاره رسیده ایم سبب فرزند نشدن رکهیشر بیان
بعد از ساعتی سر برآورده گفت که ای وزرا راجه شما در جنم سابق بقال بود روشن زر و
غیره چیزها خریده و بدیهات رفته میفروختند روزی بوقت دو پهر رسیده یک جای آب بود
در ان یک گاو تشنه آب می نوشید او هم در میان رفته بسبب تشنگی گاو را از آب نوشیدن که سیر
نشده بود دور کرده خود آب نوشید از نحوست راجه شما از اولاد محروم است بعد از ان وزرا ای راجه گفتند
که ای رکهیشر علاج فرمایند که از ان دهرم این پاپ نحوست راجه دور شده فرزند شود رکهیشر گفت
شما ارکان شهر برت پتردا نام اکادشی که در آخر ماه ساون می آید نگاه داشته پهل برت مذکور به راجه
عوض طلب نمایند از طفیل برت مذکور فرزند خواهد شد از شنیدن این سخن همه بجا به خود آمدند
و برت پتردا نام اکادشی حسب الارشاد رکهیشر نگاه داشتند و بروز دوادشی پهل برت مذکور به راجه
سنکلپ نمودند بعد از وزرا رانی را حمل شد بعد نه ماه فرزند تولد گردید و بسیار دهرم آتما و بشن بهگت
ای راجه هر کس مهاتم پتردا نام اکادشی بدل و جان بشنود و بگوید بی اولاد نماند و بوقت رحلت
ازین جهان فانی به بیکنتهه پراپت شود

مهاتم اکادشی اجا نام بدی ماه بهادون 19

راجه جدهشتر پرسید که ای پربهو در اول ماه بهادون اکادشی کرشن پچهه میشود آن راچه نام

نه بیداد جا نمودم راجه بسیار خوشحال شده گفت که ای برهمن از من چیزی بخواه سه و نیم قدم درخواست
ما ختم راجه بل آب طلبیده خواست که سنکلپ نماید در این ضمن شکر پروهت آمده او را مانع آمد راجه قبول نکرد
چون از ان شکر بدگو ر برآوند به نشست و راه جاری شدن آب سنکلپ بند نمود بعد از ان من در آوند بکو کسا
یک کاه انداختم یک چشم شکر کور شده از انجا برآمده بشرگ لوک رفت راجه سنکلپ پلین نمود بعد از ان من روپ
وامن آمیخود را ز ساختم که پای در پاتال رفت و قد در مرت لوک و سر برهمه لوک رفت و سه لوک را منضبط کرده
از نیم سبب نیم قدم که باقی مانده بود بر پشت راجه قدم نهادم بهانوقت بل به پاتال رفت بعد از ان من بر او
مهربان گردیدم و گفتم که الحال تو آنچه از من میخواهی بخواه همانه‌دم راجه دست بسته استاده شد و گفت که ای ناتهه
تو تا چهار ماه در خانه من باشی چونکه نام من بهگت سچهل ست لهذا قبول کردم هرگاه کامکا اکادشی از آخر ماه اساڑهه
می آید آنروز دیوسی سیگ [illegible] من سروپ خود را به پاتال میفرستم که در آنجا چهار ماه بغایت اکادشی دیوتهان
آخر ماه کاتک میشود میباشم بعد از چهار ماه از آنجا برخاسته در چهیر سمندر می آیم ای راجه این قسم دیوهی خسپا این نوع
پیدا میشود که من با تو گفتم هر کس مهاتم برت اکادشی کامکا نام بکند و بگوید و بشنود آن را پهل اسمید جگ میشود

۱۷ مهاتم اکادشی اول بدی ماه ساون

راجه جدهشتر از کرشن پرسید که ای انترجامی اکادشی که در کرشن پچهه ماه ساون میشود مهاتم آن
و پرتیت و نام آن کدام تفصیل برت او بمن بگو نیست کرشن فرمود که ای راجه در پیشین اوقات از حقیقت
این از برهما پرسیده بود آنچه برهما به نارد گفته بود تو بیان میکنم نارد من پرسید که ای برهما حقیقت
اکادشی بدی ماه ساون بگوئید برهما گفت که ای نارد کامدا نام اکادشی مذکور است هر کس که تیرتهه
نام بروی زمین نماید و برابر سمیر طلا دان نماید و تمام روی زمین را به زنار داران بدهد به برابر برت
کامدا اکادشی که با اعتقاد درست نماید نخواهد شد ای راجه هر کس که مهاتم اکادشی بگوید و
بشنود او را پهل اسمید جگ پراپت شود

۱۸ مهاتم اکادشی پتروانا نام سدی ماه ساون

راجه جدهشتر پرسید که ای ناتهه جگدیس مهاتم اکادشی سدی ساون بمن باید گفت بهگوان

می گشت و از طرف آب و طعام تصدیع می کشید لیکن از طفیل پوجای مهادیو خشنود می ماند روزی
نزدیک هماچل پربت که در انجا بارکنډ و رکهه بسیر بهجاپتیشای کرد در انجا از دور دوډ و ثرت نمود و هر دو
دست بسته پیش رکهیشر استاد رکهیشر پرسید تو کیستی و از کجا می آئی و بکدام تصدیع گرفتار گشتی مالی گفت
که ای مهارکهه در شهر الوک راجه کوبیر که جنډاری تا راین است مالی او بودم و هیم
بهگت نام داشتم چون راجه کبیر پرستش مهادیو میکرد هر روز گل بجهت پوجای مهادیو از خانه
سرور می آوردم و میرسانیدم روزی در خانه با زن خویش بعیش و عشرت مشغول ماندم آن روز
در رسانیدن گلها توقف شد از ان تقصیر راجه کوبیر اپ داد که از شهر الوک بدر شو و کوریکه
بوده و سبلج گرد و الحال طالع یاوری کرد که بخدمت شما رسیدم امیدوار از فضل و کرم شما هستم رکهیشر
گفت چون سخن راست با گفتی لهذا ترا میگویم هرگاه [illegible] ماه اساره [illegible] نام اکادشی
می آید برت آن نگاهدار که از طفیل آن [illegible] شوی و شهر الوک [illegible] خواهی
شد از این سخن مالی بسیار خرم و خوشدل شد و برت [illegible] نام اکادشی نگاه داشت و بهرو
و دوادشی دیوتا [illegible] یافته بدیوان شهر الوک خود رفته و از قربان خویش ملاقات نمود
و از زن خویش که جدا گشته بود ملاقی شد ای راجه هرکس که مهاتم [illegible] نام اکادشی بگوید و بشنود
تمام پاپ [illegible] از بدن او دور میشود

مهاتم اکادشی [illegible] ماه اساره ۱۱

راجه جدهشتر پرسید که ای [illegible] در [illegible] ماه اساره [illegible] که اکادشی میشود نام
مهاتم آن بگوید و آنرا که دوادشی میگویند سبب آن چیست کیفیت [illegible] بیان فرمایند
سری کشن فرمود که در ترتیا [illegible] نام راجه [illegible] بود [illegible] داشت [illegible] ما
بسیار میکرد و [illegible] لیکن [illegible] روزی [illegible]
از [illegible] دور نموده [illegible] و گفت راجه [illegible] آمده است بسیار
[illegible] از ان [illegible]

از ما نخواهد شد چرا که هر روز و شب گرسنگی از ما نمی رود بیاس فرمودند ای بهیم سین هرگاه که نگاهداشتن
همه برت نتوانی در ماه جیته که آنرا شکل پچهه میگویند نرجلا اکادشی می شود آنروز برت نرجلا
نگاهداری و تمام شب جاگرن کنی و تمام سال بست و چهار اکادشی که میشود آنچه دهرم برت بیشود
ازان روز تو از رانی خواهد شد ازین جهت بکرتو میگویم که همان روز بالضرور برت نرجلا اکادشی
که می شود نگاهدار و هرگز از دست نخواهی داد و برت شما با بدوان پچهلا با روآب نکنی که بهر دو جهان
نجات یابی هرکسیکه برت اکادشی مسطور بکند و مهاتم آن بگوید و بشنود آنرا تحصیل اسمیده جگیه
پراپت شود

۱۵ مهاتم اکادشی بدی ماه اساڑه جوگنی نام

راجه جدهشتر پرسید اکادشی که در اوایل اساڑه میشود مهاتم آن چگونه است و نام چیست
سری کرشن جیو گفت که ای راجه دهرم اوتار جوگنی نام اکادشی است که در کرشن پچهه
اساڑه میشود در ستیگ لوک کوبیر بهنڈاری پرستش مهادیو میکرد و هم جگت مالی هر روز بجهت
پرستش مهادیو گل می آورد نوکری مالی مذکور گل از بان سرور آورده در خانه خود رسید زن او در
غایت حسن و جمال بی نظیر بود از دیدن زن شهوت بر او غالب آمد در خانه خود با زن بعیش پرداخت
راجه کوبیر برای پرستش مهادیو انتظار بسیار می کشید چون وقت پرستش گذشت بعد ازان کوبیر
از خدمتگاران فرمود که امروز مالی گل نیاورده باعث آن چیست خدمتگاران گفتند ای مهاراج
مالی مذکور در خانه خود بفراغت با زن در عیش و عشرت است آن راجه گفت او را حاضر کنند
خدمتگاران از فرموده راجه کوبیر او را پیش راجه حاضر کردند راجه بسیار غصه شده گفت ای مالی
ان گلها بجهت پوجای مهادیو طلبیده بودم و تو نافرمانی کردی لهذا ترا سراپ میدهم که در تمام
بدن تو هیزده جای برص خواهد شد و از صحبت زن که برای او در خانه نشسته بودی جدا شده
از مرت لوک رفته از جزای این عمل گرفتار خواهی گردید و از دو ان سراپ بمجرد
مالی مذکور سلح گشته ... در مرت لوک آمده بسیار حیران و پریشان شده هر طرف

پاتک از تن او دور شود توجه نموده بیان فرمایند رکهیشسر گفت ای پت برت تو میگویم اگر اپسر بهیم
پربت پاپ و پاتک داشته باشد از طفیل آن برت دور شوند در آخر ماه بیساکه سوهنی نام اکادشی
برت سوزنده گناهان بزرگ است آنرا بصدق دل برت کن پس راجه خوشحال شد و برت اکادشی
نگاهداشت چون دوادشی شد از سرگ لوک بوان ملا آمد تمام بدن او دیوت سرپیت گشت
سنکهه و چکر و گدا و پدم در دست پهنچی مالا در گلو افتاد بر بوان شده بیکنته لوک پراپت گشت
ای راجه از طفیل برت سوهنی نام اکادشی سو چه یافت هر کسیکه مهاتم این اکادشی بگوید و بشنود
دهم سنکلپ هزار گئو باد پراپت خواهد شد ++

۱۳ مهاتم اکادشی جیٹهه بدی اپرا نام +

راجه جدهشتر پرسید ای پربهو در اول ماه جیٹهه که آنرا کرشن پچهه میگویند اکادشی اپرا نام
بشنود و پهل و مهاتم آن هم بگویند سری کرشن گفت که ای راجه از نمودن برت اکادشی مذکور
پهل تمام تیرته و جگ و جپ و تپ و تپسیا از این همه پهل زیاده باد پراپت شود و اگر سیه هتیا نموده
باشد یا برهمن کشی کرده یا پاپ کرده باشد از برت این اکادشی همه دور می شود و وقت انتقال از
جهان فانی بیکنته پراپت گردد هر که مهاتم بشنود و بگوید ثواب عظیم یابد و ثواب سنکلپ هزار گئو پراپت شود

۱۴ مهاتم اکادشی جیٹهه سدی نرجلا نام

بهیم سین از بیاس پرسید که ای پرم گرو راجه جدهشتر و ارجن و سهدیو و نکل و کنتی و
دروپدی همه ها از من همین میگویند و برادران هستند که بروز اکادشی طعام مخور و مرا هم
روز بغیر از خوردن دو دفعه طعام آرام نمی باشد و اشتها بسیار غلبه می کند چون که بروز
اکادشی گرسنه باشم بیاس گفت ای بهیم سین اگر از عذاب دوزخ رهائی بخواهی
و سرگ لوک پراپت شدن آرزو داری برت اکادشی را از دست مده بهیم سین باد
جواب گفت که ای پرم گرو چیزی جگ و سمرن و بهجن سوای برت اگر باشد همین بگو
که از طفیل آن از عذاب دوزخ خلاص شده بیکنته پراپت شوم لیکن برت اکادشی ممکن

یازدهم غصه کردن دوازدهم نزد عورت رفتن سیزدهم بسیار سخن گفتن در روز دوادشی از
ده چیز پرهیز در حسب دانا اول در آوند روئین خوردن دوم ماش خوردن سوم عدس
چهارم شهد پنجم روغن سیاه ششم خلاف گفتن هفتم نزد عورت رفتن هشتم جای ناپاک
نهم دغا دهم حسد و از کنپال و غیره ملاقات کردن یازدهم غصه کردن و زن دیگر جماع نمودن دوازدهم
آلوده چیز دیدن بنابرین وجه برت اکادشی بر رهنی نماید و قبل ازین رکهیشران کرده آمده اند
هر کس مهاتم اکادشی بگوید یا بشنود او را دهم هزار گئودان ثواب خواهد شد

۱۳ مهاتم اکادشی موهنی سکل پچهه بیساکهه

راجه جدهشتر پرسید ای نارائن از آخر ماه بیساکهه اکادشی که می‌شود نام آن چیست مهاتم آن چگونه است
سری کرشن فرمودند که ای راجه موهنی نام دارد همین را رامچندر از بششت منی رکهیشر پرسیده
بودند که ای رکهیشر از جدائی سیتا بسیار تصدیع کشیدم لهذا اندیشه بسیار می‌کنم اوپکاری نمائید و چیزی ارشاد
نمائید که از ان پراچت مخلصی یابم بششت منی گفت که ای رامچندر نام شما زنده و دور کننده
گناهان است هرگاه که شما از جهان فانی اندیشه می‌نمائید برای برحال دیگران شما پرسیده اند جای هستند
لیکن سبب کتا رکهیشران بیان بشنوید ای ... بر کنار دریای سرستی بهدراوتی نام شهری بود در انجا
دهرمپال نام راجه راج میکرد بسیار دهرماتما بود و پنج پسر داشت چنانچه تمام دولت پدر خود در قمار بازی
و طوائف داشتن صرف کرد و هر چند که پدر و مادر او را مانع آمدند هیچ سود نداشت راجه لاعلاج شده
او را از خانه بدر ساخت بعد از ان دزدی کردن گرفت روزی پاسبانان او را گرفته پیش راجه خبر رسانیدند
راجه او را از ملک خود بدر گردانید در ملک بیگانه رفته در جنگل عقب جانوران نزدیک آسرم کوندن
منی رکهیشر رفت در ان وقت رکهیشر مسطور از اشنان گنگاجی در آسرم خود رسیده در آنجا دهوتی
خود از دست مالیدن گرفت یکقطره آب از دهوتی رکهیشر مسطور بر تن او افتاد همان وقت تمام پاپ
او از تن بدر رفتند و خوی بد از طبیعت او بدر رفت هر دو دست خود بسته پیش رکهیشر استاده
گفت که ای مهاراج کسی که پاپ بسیار کرده باشد و در خانه او دولت نباشد چگونه بدر کند ...

یا بگویم پهل اسمید جگ باو پراپت خواهد شد

مهاتم اکادشی بدی ماه بیساکهه برونهنی نام ۱۱

راجه جدشتر از بهگوان پرسید که در اول ماه بیساکهه اکادشی میشود و مهاتم و نام آن بگوی
کرشن جیو سری کرشن فرمودند که ای شوریده دشمنان برونهنی نام این اکادشی ست راجه ماندهاته
و راجه دهندمار این راجه کلان بودند و از مشرق تا مغرب راج میکردند از طفیل این اکادشی
بموجب پراپت شدند هرگاه که برهما سرستی را پیدا کرده سه لوک را حسن و عقل و شعور داده
بعد از ان از دیدن او بموهت شد خواست که بخانه خود نگاه دارد چون این خبر مهادیو رسید
مهادیو در دل خود گفت که هرگاه که برهما این سه لوک انکار از دختر خود نخواهد تمام عالم بی حشمت
شده بهتر است که این را بانگشت مهادیو آمده سر برهما را جدا کرده جدا شدن سر برهما
را برهم هتیا گرفته سر برهما بر گردن مهادیو چسپیده هرچند که مهادیو تیرتهه و جگ و هوم [illegible]
و جپ و دان بسیار نمود برهم هتیا نرفت و سر از گردن مهادیو جدا نشد مهادیو برونهنی نام اکادشی
را برت نمود از طفیل برت اکادشی از ان برهم هتیا خلاص شد وقتی که برهم هتیا از مهادیو جدا شد
سر برهما از گردن مهادیو جدا افتاد ای جدشتر و بیادان فیل کلان است و از دادن فیل
[illegible] دان و از [illegible] دان سوبرن یعنی طلا افضلتر است و از سوبرن دان دادن غله بسیار بزرگ
است مثل دان غله چیز دیگر متصور نیست از ان هم بزرگتر برت برونهنی اکادشی است هرکه برت
[illegible] بصدق دل بکند او را درین جهان و در انجهان همه مهیا است لهذا ای راجه ترا میگویم که
برت بسطور نگاهدارد بدین نوع که بروز دشمی ده چیز نباید کرد یکی در آوند برنجین نباید خورد دوم دال
ماش سوم دال عدس چهارم دال نخود پنجم کوزه ششم ترکاری هفتم غسل هشتم بیگانه دیگری خوردن
نهم دو مرتبه خوردن دهم نزد عورت رفتن از این ده چیز احتراز نماید و بروز اکادشی از سیزده
چیز اول قمار بازی دوم خنده و هزل سوم خسپیدن چهارم بیجا رفتن پنجم مسواک کردن
ششم دروغ گفتن هفتم دروغ شنیدن هشتم غمازی نهم دزدی دهم جان کشتن د

الپا نام گندهرپ بود و زن او اچهرا الپا نام داشت خیلی صاحب جمال چون الپا در غایت
شفتگی یکساعت از خود جدا نمیکرد هر گاه راجه او را طلب میکرد همه الپا پیش راجه آمده سرود
کردن میگرفت آن روز بسبب ضرورت الپا را نجا نه گذاشته آمده سرود کردن گرفت چون
او آشفته بود سرود درست نشده کرسوملک و لیوان پونڈریک بود از عقل دریافت که این
سرود بهمراه زن خویش راجه سرود میکرد الحال که تنها آمده دل این در زن رفته است سرود
خطا میکند پونڈریک راجه در خشم شده سراپ داد که ای پاپشت پیش من سرود میکنی
و دل تو بجای دیگر است از سراپ راجه گندهرپ مذکور راچهس شده از ناگ لوک دور
شده در مرت لوک بر وارد همون سراپ راجه پونڈریک چنانچه سوراخ بینی او مثل چاه و همچنین
زرگ و هر یک دست و پای او نیم جوجن گردیده و تمام قد او هشت جوجن شد از دیدن صورت
او تمام باشندگان آنجا ترسان و هراسان شدند و از آدمی و فیل و اسپ و شتر هر جانداری را
که می یافت او را کشته قوت خود میکرد روزی نزدیک مندراچل پربت که بالای آن سرنگی
رکهه تپشیا میکرد رسید الپا بالای پربت پیش رکهه دست بسته ایستاده دنڈوت کرد رکهیشر
پرسید که تو کیستی و از کجا می آئی و چه مطلب داری که اسرم ما آمده الپا گفت که دختر گندهرپ
هستم شوهر من الپ نام دارد از سراپ راجه پونڈریک راچهس شده همراه میکردم
الحال از یاوری قسمت بهگوان مرا در شما رسانیده رحم فرموده چنان اپکار کنند که شوهر من
از راچهس جون مخلصی یافته به گندهرپ لوک پرابت شود سرنگی رکهه مهربان شده گفت که
پربت کامدا نام اکادشی که در شکل پچه ماه چیت میشود بکن بپهل آن شوهر خود بدوازده
آن از جون راچهس خلاص خواهد گردید الپا ازین نام خورم و خوشحال گشته برت نگاهداشت و
بهم آن شوهر خود سنکلپ نمود همون روز از جون راچهس خلاص گشته بر بیوان سوار شده
به ناگ لوک رفتند ای راجه هر کس که برت اکادشی خواهد کرد و ازین بلیات جهان فانی مخلصی یافته
بوقت مرگ به بیکنٹهہ لوک خواهد رسید و نام او تا روز قیامت خواهد ماند هر که اکتها بشنود

بیاس با رغصه شده گفت که ای پاپشت دوازده هزار سال تپشای مارا ضایع نمودی الحال سراپ بتو
میدهم که درپشاچ جون رفته او تا ربگیر که تو تپشای مارا ضایع کردی باز اپچهرا عذر کرد که سراپ بمن دادی
توجه نموده بگو که باز کی از پشاچ جون خلاصی یافته به اندرلوک خواهم رسید رکهیشر فرمود که اول
ماه چیت برت پاپ موچن نام اکادشی بکن و برت آن بکن از پشاچ جون خلاصی خواهی یافت
دباندرلوک خواهی رسید این گفته رکهیشر مذکور از انجا برخاسته پیش چمن رکهیشر پدر خود
شتافت چمن رکهیشر از دیدن او گفت که ای پسر خام خیالی نمودی که دوازده هزار سال اتپشیا در
در هوس نفسانی برباد دادی رکهیشر گفت که ای پدر بعقوبت آن هر قدر که فرمائی سزاوارم لیکن الحال
چیزی از کار چنین نمائید که تا از نمودن پپراچهت بر طرف گردد و تمام تپشای ضایع نگردد چمن رکهیشر
گفت که ای فرزند در اوائل ماه چیت اکادشی پاپ موچن نام میشود برت آن نگاهدار تا
از فضل و طفیل آن برت از پپراچهت آن خلاصی خواهی یافت ای جدشتر از نمودن
برت مذکور اپچهرا از پشاچ جون خلاصی یافته باز بصورت اصلی گردیده بر یوان سوار شده
به سرگ لوک رفت و از نمودن برت پپراچهت سنکهیا ولی رکهیشر باز رفت و تمام تپشیا
او بحال ماند هر کس که مهاتم این اکادشی بشنود یا بگوید بیشن لوک دهرم آتما پاپت خواهد
شد و ثواب دادن یک لک گئو یابد

مهاتم اکادشی شکل پچهه چیت که کامدا نام دارد ۱۱

راجه جدشتر پرسید که ای پربهو مهاتم پاپ موچن اکادشی شنیدم الحال مهربانی نموده
اکادشی شکل پچهه ماه چیت بیان نمائید سری کشن جیو فرمودند که ای راجه دهرم اوتار
قبل ازین راجه دلیپ از بشست رکهیشر پرسید چنانچه رکهیشر مذکور انچه از راجه
مذکور میگفتند تو میگویم پونڈریک نام نار در راجه در ناگ لوک راج میکرد تمام آن لوک
از جواهر و طلا آراسته است در انجا گندهرب و رکهیشر میباشند روزی راجه پونڈریک بیا
نشستن کرد کنیزان گندهرب از حکم راجه آمده سرود گفتن و رقص کردن آغاز نمودند میان آنها

هرگاه راجه از خواب بیدار شد و گشته افتادن لشکر دیار از زمین که گشته ایشان بنظر نمی آمد متعجب شد بیان از غیب آواز آمد ای راجه در جنم سابق که پاتک بودی و جانوران را میکشتی این همه جانوران فراهم شده برای کشتن تو آماده بودند دران جنم که تو برت اکادشی کرده بودی از ان سبب دشمنان تو کشته شدند بخاطر جمع راج خود بکن و هیچگونه وسواس بخاطر میار هرگاه ازین جهان بعالم بقا انتقال خواهی نمود بیکنتهه سرایت خواهی شد ای راجه هر کس که مهاتم اکادشی الو لا بگوید یا بشنود و برت نگاه دارد ثواب اسمید جگ باو خواهد شد

۹ع | مهاتم اکادشی بدی ماه چیت که پاپموچن نام دارد

راجه جدهشتر پرسید که نام مهاتم اکادشی بدی ماه چیت میخواهم که بشنوم سری کرشن فرمودند که راجه ماندهاتا از لومس رکهیشر پرسیده بود انچه رکهیشر براجه مسطور گفته بود تو میگویم روزی در بن کوبیر از اندر لوک آمده جشن میکرد و لولیان مع انجهرا در آنجا زیارت میکردند و دران بن سنکهنا رکهیشر زده از ده هزار سال تپشیا میکردند اندر در خاطر آورده اندیشید که این کهه از زور تپشیای خود اندر لوک خواهد گرفت منکا انجهرا را نزد خود طلبیده گفت رکهیشر که تپشیا میکند رفته او را تپشیا بهنگ بکن ای راجه انجهرا بموجب فرموده اندر بفاصله یک کروه از رکهیشر ان ایستاده بین نواخت و با آواز خوش سرود کردن گرفت و رقص نمودن آغاز نهاد او از ویکنیت رفت شاید که رکهیشر بعجمه شده سراپا بد هر چند از دور با آواز خوش سرود میکرد و بین مینواخت رکهیشر خود از مراقبه برنیاورد بعد از ان آهسته پیش رکهیشر ان روان شد و از نزدیک سرود میکرد انواع رقص نمودن گرفت باهم رکهیشر ان چشم وا نمود و انجهرا از دیدن رکهیشر بسیار محظوظ گشت و تاب نتوانست بی اختیار خود را در گریبان انداخته بچسپید رکهیشر از میان سر برآورده چشم وا نمود و از دیدن حسن و جمال انجهرا محو گشته او را بهم خود نگاه داشت همین با لقصه پنجاه سال و سه ماه و سه روز در یکجا ماندند رکهیشر این قدر مدت را اینک دو پهر تصور کرد بعد از ان انجهرا دیگر مرتبه اجازت خواست رکهیشر گفت تا نمودن نندهیا دیگر صبر کن انجهرا گفت من میدانم که نندهیا تا چند هزار سال نمی شود رکهیشر از گفتن

مثل اوکسی بعمر جنم اتما نبود و همیشه برت اکادشی میکرد و در آدینه ماه پیچاگن که برت اکادشی میشود
چون برت مذکور نزدیک رسید راجه در تمام شهر منادی داد که فردا روز اکادشی خواهد بود
همه مرد و زن برت اکادشی کنند چون روز اکادشی شد همه برت نگاه داشتند بوقت دو پهر
راجه و تمام باشندگان شهر به دریا رفته اشنان کردند بر کناره دریا جاییکه دواره بود و بعد از فراغ
اشنان در دیوالها رفته در آنجا یک سوچه طلا تیار کرده و از آب پر نموده نگاه داشتند و بعده
یک ... را از طلا ... داشتند ... آنوله بر سر سوچه داشته و برهمنان را طلبیده کتها
شروع نمودند همه کس ... در ... نشستند و بوقت شب جاگرن نمودند در آنوقت یک
بهیلیه که نام آن ... بود ... گویند روز اکادشی مذکور جانوران را از صبح تا شام
گرفته بوقت شب ... آنجا آمده دید که در آنجا هجوم بسیار است در خاطر او رسید که در آنجا نشسته
تماشا ببینم که این مردمان چه خواهند کرد چون بهیلیه از صبح تا شام هیچ نخورده بود و آب هیچ
ننوشیده بود ... نشست و تماشا دیدن گرفت تمام شب را نشسته ماند و کتها شنیده
چون روز دوادشی شد همه کس اشنان کردند و بخانه خود ها رفتند بهیلیه نیز از آنجا برخاسته
بخانه خود آمد چیزی خورده ... درپان شدند و آنکه تمام شب و روز گرسنه و تشنه
مانده بود و انتهای برت قرار داده ... تمام شب کتها شنیده بود و آنرا جاگرن اعتبار فرموده پهل
آنولا اکادشی ... چون بهیلیه مذکور از جهان رحلت کرد و جنم دیگر یافته
... نام شهری بود در آنجا راجه شد ... نام یافت ... حاصل گردید
و بسیار ... روزی از شهر خود بجهت شکار بیرون آمد چون از لشکر خود علیحده
گردید در بیابان راه گم کرده در آنجا درخت تر بود در زیر سایه آن درخت از اسپ فرود آمده در
خواب شد درین اثنا افواج ... هشیار گردید و او رسید و تیر و تفنگ و شمشیر و جمدهر از هر طرف انداختن گرفتند
... اکادشی یک سلاح بر او کارگر نشد درین ضمن عورتی از دهن راجه برآمد که با سلاح
مسلح بود از دهن عورت مذکور آتش تند برآمد و ... آن لشکر که گرد او بودند سوخته شدند

روزی راجه یدهشتر از سری کرشن جی پرسید که مهاتم اکادشی اندهیاری ماه پهاگن از زبان مبارک بفرمایید که میل شنیدن
آن دارم سری کرشن جی گفت ای فرزند در تریتا جوگ که رام اوتار شده راجه جسرته تخت راجه رامچندر رکهیشر
سیتا را همراه برده در بن رفتند و از میان جنگل راون سیتا را گرفته به لنکا برد سری رامچندر هنومان
را جهت خبر سیتا روانه نمود چون هنومان از لنکا خبر آورده سری رامچندر همراه چهوتی
دل جهت فتح لنکا و آوردن سیتا روانه شده وقتیکه بکناره دریای سمندر رسیدند سبب آب
عبور مشکل شدند گفتند که اندر دریا چگونه عبور نماییم از لچهمن پرسیدند که الحال مصلحت چیست وچه
باید کرد لچهمن گفت که ای ناتهه چنین شنیده شده است از اینجا دو کروه مکان بکدالبهه رکهیشر است که هزاران
جگ ها دیده اند در برهما وی اوپیدا شده از وی انکشاف این مقدمه خواهد شد سری رامچندر پیش
رکهیشر آمدند و ڈنڈوت نمودند گفتند که ای مها رکهیشر جامی جهت فتح لنکا میروم چه وجه از
دریا عبور شود که به لنکا رسیده سیتا را بیاریم رکهیشر گفت که ای ناتهه رکهیشران اگر از من
می پرسی در اندهیاری ماه پهاگن که بجیا نام اکادشی می شود برت آن نگاه دارید که سامان برت
مذکور از دریا عبور خواهید شد و لنکا را فتح کرده اول دشمن را خواهید کشت و سیتا
را خواهید آورد بعد از آن سری رامچندر رکهیشر را ڈنڈوت و نمسکار کرده در لشکر خود آمده برت
اکادشی مذکور نگاه داشتند و از تاثیر برت مذکور از دریای شور عبور نموده و لنکا را فتح کرده راون
را کشته سیتا را آوردند هر کس که برت بجیا نام اکادشی نگاه دارد او را ثواب جگ ناچکی
حاصل شود و هر که مهاتم آن بگوید و هر کسی با اعتقاد تمام بشنود در هر دو جهان کرتارته گردد

مهاتم اکادشی شکل پچه ماه پهاگن

راجه یدهشتر از سری کرشن پرسید که ای ناتهه در اجیاری ماه پهاگن که اکادشی می شود نام آن
چیست و فایده برت آن کدام سری کرشن گفتند که ای راجه مهارشی بسشٹ همین سخن را راجه مانده‌اتا
از بسشٹ سن پرسیده بود چنانچه بسشٹ سن از مانده‌اتا گفته که در ست جگ بلاهم نشر
نام شهری بود و چتر رته نام راجه در آنجا راج میکرد و قوت ده هزار فیل داشت بسیار دهرم آتما

سیشو چنپیت سری کرشن فرمود که ای راجه بشنو اکادشی شکل پچهه ماه ماگهه جیا نام دارد اگر
کسی برت آن نموده شخصی که پریت جون یافته باشد بطفیل آن برت بدر از پریت جون بر آمده چون اثر
دیوتا گردد چنانچه کیفیت آن بتو می گویم روزی اندر به اندر لوک نشسته بعیش و عشرت مشغول بود
گندهربان و گندهربیان و اپچهرا حاضر بوده سرود و رقص میکردند در آنوقت مالوان نام گندهرب به پشپ
نام [illegible] را نام اپچهرا ان هر دو در رقص بودند هر دو را آتش عشق غالب شد از این سبب هر دو در سرود و رقص
خطا کردند تال بهنگ گردید راجه اندر هر دو را سراپ داد که در صورت لوک پریت شوید ای راجه از
سراپ اندر هر دو [illegible] هماچل پربت در انجا تمام روز و شب هر دو [illegible] بسیار رنج کشیدن کر
و جانوران را کشته قوت خود می ساختند روزی پریت از زن خود گفت نمیدانم که ما از چه گناه بد کرده ام که از نتایج
آن همچو [illegible] سرا میگذرد و کشتن جانوران بسیار عذاب است از گرسنگی خواهم مرد لیکن جانداران
را هرگز نخواهم کشت از روز جیا نام اکادشی که آخر ماه ماگهه میشود تمام روز چیزی نخورده بوقت شب از
سرما خواب هم نکرده هر دو تمام شب بیدار ماندند چون روز دوادشی شد [illegible] مهربان شدم هر دو را که
چیزی نخورده اند این برت اکادشی شد از سرما که تمام شب بیدار ماندند چاگرت شده است از پریت جون خلاصی دادم
چنانچه هر دو خلاصی یافته جسم سابق گندهرب بود شدند از مرت لوک بر بوان سوار شده به اندر لوک
پیش اندر گشتند و اندر را [illegible] نمودند از آمدن ایشان اندر بسیار تعجب ساخت که ای نادان که
من ترا سراپ داده بودم که پریت شوید بگویید که چگونه باز جسم گندهرب یافته اینجا رسیدید ایشان
گفتند که ای راجه دیوتا ما از طفیل برت جیا نام اکادشی که آخر ماه ماگهه میشود از جون پریت خلاصی یا
باز جسم دیوتا پیدا شده ام [illegible] اندر لوک رسیدیم این سخن را که اندر شنید از جای خود برخاست و هر دو را
آشنا نموده تعظیم و [illegible] بجا آورد ای راجه بشنو برت اکادشی مذکور هر کس نماید ثواب
اشومید جگ بیابد و هر کسی که مهاتم آن بشنود یا بگوید او را هم ثواب جگ مذکور پیدا خواهد شد

مهاتم اکادشی بدی ماه پهاگن

راجه جدهشتر از سری کرشن مهاتم اکادشی اول ماه پهاگن پرسید سری کرشن بهگوان گفت که

گفت که ای راجه جدهشتر کهت تلا نام این اکادشی ست قبل ازین زن ناردواسی بود در جپ و تپ
مشغول شب و روز بسیار نام نارائن دوام ورد زبان داشت لیکن غله گاهی از دست خود بکسی نداده
بود بهمین جپ تپ عمرش بآخر رسید روزی من بصورت زن ناردواسی شده بر دروازهٔ او آمده سوال
کردم که با چیزی و تهنیان بده برهمن غصه شده یکمشت خاک در آوند مسی که در دست داشتم انداخت بعد
ازان از انجا غایب شدم زن ناردواسی وقتیکه ازین جهان رحلت کرد از طفیل جپ و تپ [illegible]
بشرگ لوک رسید و آن یکمشت خاک مندر برای بودن و خوابیدن در شرگ لوک یافت
[illegible] در تمام عمر غله بکسی از دست خود نداده بود بنا از طرف خوردن و نوشیدن تصدیعه کردن گرفت
[illegible] صورت پیش ما آمده ایستاده گفت که ای بهگوان از گرسنگی میمیرم با وی جواب دادم
تو در شرگ لوک سوای یکمشت خاک دیگر کسی نداده بنا بر آن از غله محرومی الحال آنچه میگویم
بهمان عمل کن و در خانه نشسته دروازه بند کن [illegible] دیدن تو خواهند آمد [illegible] دروازه
[illegible] و فضیلت بسیار است و سماجت دار شوند آن زمان بگوی که هر که دهرم اکادشی کهت تلا
[illegible] اوایل ماگه [illegible] سنکلپ کرده بمن بدهند آن زمان دروازه را وا نمایم ایشان و هم یک برت
اکادشی بتو سنکلپ خواهند کرد همه چیز از طفیل برت اکادشی میسر بتو [illegible] خواهد گردید
از شنیدن این سخن برهمن باز بخانهٔ خود آمده دروازه بند کرده اندرون نشست [illegible] دیوکنیان بدیدن
او آمدند و دیدند که دروازه بند است دیوکنیان گفتند که دروازه وا کن برهمن جواب [illegible]
که اگر هم یک اکادشی کهت تلا که در اوایل ماه ماگه میشود بمن سنکلپ نمائید دروازه را [illegible]
قبول کرده [illegible] اکادشی برهمن سنکلپ کردند از طفیل دهرم اکادشی همه چیز انواع و اقسام
پارچه و غله و زیور در خانهٔ او مهیا گشت و آسودگی یافت هر کس مهاتم کهت تلا اکادشی
باعتقاد تمام بشنود و یا بگوید در هر دو جهان او را آبرو افزاید

مهاتم اکادشی سدی ماگه

۹ راجه جدهشتر از سری کرشن جیو پرسید که ای ناته مهاتم اکادشی و نام آن که در آخر ماگه

آن چه بود مسمی کرشن در سوکلا پچهم اوتار چون تپ ایشان در همین فکر میماندند که راجه سوکیت بی اولاد
کسی هیچ نیست که عقب راجه نیز کاری خواهد کرد مایان چگونه ترپت خواهیم شد ازین فکر از ایشان خون می بارد
بنا بر آن تمام آب که راجه پتران میداد خون میشد چنانچه در بید مذکور است که هرکه لاولد یعنی بی اولاد
میمیرد بزرگانش محروم میشوند و زمانیکه فرزند اصیل پیدا میشود پتران او خوشحال میشوند لهذا راجه
ازین که فرزند نداشت دلگیر میماند لعنت بر زیست خود میمود و چندانکه جگ و دهرم و جپ و تپ و
برای حصول فرزند راجه و رانی میکردند هیچ فائده نداشت در همین فکر تمام عمر راجه و رانی بگذشت
و پیری رسید چون ازین فکر راجه و رانی عاجز آمدند در خاطر آوردند که اگر ما را اسکیشم در
افتاده است ازین کار باز داشت روزی راجه بر اسپ سوار شده بجنگل رفت چه بیند که آنجا
تالاب است و گرد تالاب رکهیشران نشسته تپسیا میکنند راجه پیش آنها رفته ڈنڈوت کرد رکهیشران
مهربان شده پرسیدند که ای راجه چه مطلب داری که درینجا آمدی بتو مهربان گشته ایم راجه پرسید
ای رکهیشران شما از کجا آمده اید و برای کدام مقصد تپسیا مینمایید رکهیشران گفتند که چون
ماه ماگهه نزدیک رسیده برای اشنان ماه مذکور از هر لوک بدین تالاب رسیده ایم پتردا نام
است هرکس که آن را برت نماید بخانه او فرزند اهل نصیب اهل دهرم و نیک پیدا شود و هرگاه
ازین جهان فانی انتقال میکند به بیکنٹهه لوک پراپت میشود راجه این سخن شنیده بسیار خوشحال
شد چراکه تمام مطلب او همین بود که مهاراج مقصد او حاصل کرد این حقیقت از رکهیشران شنیده
آمده برت اکادشی کرد و به وزرو و دوادشی پارن برت نمود چون از برت اکادشی رانی راحمل ماند بعدا
نه ماه فرزند تولد شده صاحب جمال و دهرم آتما شکل راجه گردید و راجه رحلت ازین جهان کرد
به بیکنٹهه پراپت شده پتران راجه بمقصد رسیده خوشدل شدند راجه جدهشٹر شنیده بخوشی خرم شد
سری کرشن جیو گفت هرکس مهاتم پتردا نام اکادشی از دل و جان بگوید یا بشنود دهپل راجسو جگ پیدا

مهاتم اکادشی کرشن پچهه ماگهه ۵

راجه جدهشٹر پرسید که در آدل ماه ماگهه اکادشی میشود نام آن چیست مهاتم آن چگونه است سری کرشن جیو گفت

ان از افراط سرما خواب در چشم نیامد و از روز اکادشی سرما بوقت دو پهر روز برآمده و دیگر دیدار از
بت گرسنگی طاقت کشتن جانوران نداشت لاچار زیر درخت رفته پهل چند آورده زیر درخت پیپل که در بیخ نگاه داشت
ل های هیچ نخورد که روز آخر شد تمام شب همان قسم ماند چون روز دوادشی شد کرشن جیو میگویند
ی برا و مهربان شدم و پهل های که در بیخ درخت پیپل نگاه داشته بود آنرا پوجا خود انگاشتم و تمام روز که چیزی
ر روبرت تصور کردم و تمام شب که از سرما بیدار ماند جاگرن قرار داده پهل برت سوپهلا ایکادشی
نجشیدم هرگاه پهل را پوجا شد که اسپ با ساز طلا و پوشاک و سلاح در آنجا حاضر شد پسر راجه
حیران ماند که اسپ از کجا آمد درین اثنا آواز غیب شنید که ای پسر راجه دیروز سوپهلا اکادشی
بود ان روز تو گرسنه ماندی لهذا پهل اکادشی بتو ارزانی داشتم این اسپ از طفیل برت اکادشی
بتو آمد و برین اسپ سوار شده نزد پدر خود رفته راج ملک پدر خود بکن که از برت اکادشی
راج خواهی یافت و بوقت رحلت ازین جهان فانی به بیکنته خواهی رسید پسر راجه این سخن
شنیده بر اسپ سوار شده پیش پدر رفته سلام کرد پدر چون دید که بدکردارے و دیگر بتمار
ترک او نمود رفته و گیان هم پیدا در و آمده تمام راج باو داد و خود بجهت تپشیا برفت
بعد ازان کنجدای پسر راجه شده چهار فرزند از وی پیدا شده و شانزده هزار سال راج
کرده به بیکنته دهام رفت هرکس مهاتم سوپهلا اکادشی بگوید و بشنود پهل اسمیدهجگ
باو بدایت شود

۱۴ مهاتم اکادشی سدی پوس

پسر راجه جدشتر از سری کرشن جیو پرسید که ای بهگوان در آخر ماه پوس اکادشی
شود نام و پهل آن بتفصیل بیان فرمائید سری کرشن گفت که ای دهرم اوتار در
ملک اولی نام شهری سوکیت نام راجه راج میکرد چنگا نام رانی پتی برتا بود از حشمت
بادآراسته لیکن فرزند نداشت بنابران متفکر میماند وقتی در ایام کتاگت بزرگان خود در آب میداد
آن نمی پذیرفتند و تمام آب خون شد بعد ازین گفتش نرسید راجه جدشتر پرسید ای بهگوان چرا آب خون میشد سبب

کرتا رفته آن از تماشا [illegible] با شفقت [illegible] راجه ست رکهیشر تبسم نموده در میان مراقبه کرد
معلوم کردم چه بگویم [illegible] راجه ست پلتی گردیده بود از راجه رت وان خواست را
رشی وان [illegible] افتاده است راجه از رکهیشر پرسید که از هوم و جگ وان آ
فرمایند که از کردن آن به بیکنتهه لوک از نرک خلاص گردیده برود رکهیشر گفت ای راجه در ا
اگهن [illegible] تا نام اکادشی میشود برت او از تمام قبایل و رعیت خود یکجا فی و هوم آر
پرستش [illegible] که بسبب هوم آن پدر تو به بیکنتهه پرایت خواهد شد راجه حسب فرمود
برت اکادشی [illegible] بروز دوادشی هوم آن بنام پدر خود سنکلپ نمود چهدران شب باز
[illegible] دید که [illegible] سوار [illegible] نشسته است و تمام وجود او زیور تا سرو پا شده
چپکه [illegible] انداخته است از راجه گفت رحمت بر تو باد که از هوم تو از عذاب دوزخ خلا
شدم و به بیکنتهه پرایت یافتم سری مهاراج ترا در هر دو عالم سرافراز و نیکنام نگاه دارد این سخن کرده از نظر غا
شد و به بیکنتهه لوک رفت درین اثنا از آسمان گلهای بر سر راجه باریدن گرفت ای ارجن [illegible]
اکادشی [illegible] ماه اگهن این طور است هر کس که کتها بگوید و برت بکند و بشنود او در اچل [illegible] جگه

مهاتم اکادشی کرشن پچهه پوس

[illegible] مهاراج مهاتم اکادشی که در اول ماه پوس میشود بگویید که نام او چیست
چپل آن [illegible] کرشن جیو گفت که ای ارجن اکادشی بدی ماه پوس سوچپلا نام دارد در زمان
سابق [illegible] مهیشمت نام راجه بود چهار پسر داشت از انجمله پسر کلان او بونیک نام [illegible]
[illegible] دیگران داشت هر چند پدرش نصیحت میکرد اثر نمی بخشید چون پدر دید که از بدکرداری
و بدرفتاری خود باز نمی آید از خانه بدر ساخت [illegible] در شهر [illegible] دزدی کردن گرفت [illegible]
چوکیداران او را بدزدی گرفتند و دیدند که پسر راجه است او را گذاشتند [illegible] راه بیابان گرفت هر روز جانوران کشته [illegible]
چیزی زیور که خود داشت فروخته بلولیان داده [illegible] میکرد و بعد از مدت تمام زیور و پایه صرف شد همیشه برهنه در جنگل میماند و
جانوران را کشته میخورد [illegible] اول همین ماه پوس [illegible] سرما از زره برانداختن افتاد [illegible] زیر درخت پیپل تمام شب نشسته [illegible]

دیگر روز یدهشتر راجه پرسید اگر روز اکادشی عورت غسل کرده باشد چه باید کرد مهربانی
نموده بیان فرمایند سری کرشن جیو فرمودند که تمام روز و نیم شب برت نماید بعد گذشتن نصف
شب اگر مجامعت کند و گهه ندارد الحال پهل برت گفته شد آنچه از رفتن پشکر جیو و بدری ناتهه
جیو و اشنان گنگا و خورانیدن بست کرور برهمنان و نهچهر اره ڈنڈی و هزار جگ شود از یک برت
اکادشی حصول است هر کس که باین طور اکادشی از صدق برت نماید پهل بسیار پیدا شود اگر اکادشی
از پنجاه ڈنڈ ابتدا او باشد برت باید نمود و شخصی که باین طور برت نماید انواع پاپ از دور
میشوند از سدی پدم پوران نوشته شد

٢ ## مهاتم اکادشی شدی اگهن

راجه یدهشتر پرسید ای بهگوان در ماه اگهن شکل پچهه اکادشی میشود کدام نام دارد و پرستش
کدام دیوتاست من بیان فرمایند سری کرشن جیو فرمودند که ای راجه بشنو ترا میگویم که اکادشی
شدی ماه اگهن سوکل پچهه را موچهدا نام دارد پوجا او و در ازسخری تلسی نماید در زمانه پیشین گوکل نگر
نام راجه بسیار دهرماتما بود روزی در وقت خواب پدر خود را در نرک دید که سر در پاهی بالا
و سر در زیر داشت و با نواع عذاب گرفتاری دارد و با نواع عقوبت گرفتار است و میگوید که ای
پسر در عذاب گرفتارم تو در حرمت لوک راج میکنی چیزی اپکار کن که از عقوبت دوزخ خلاص
شده به بیکنتهه پرابت شوم چون راجه سر از خواب برآورد متفکر شد بوقت صبح تمام پندتان
شهر را و در دربار خود را طلبیده پرسید که تدبیر این باید کرد همه با در میان خود با اتفاق نموده به راجه گفتند که در نواحی
شهر پاپابانی است موسوم نام اتکالیوت سن رکهیشر تپسیاهی کند از اوشان حل این مشکل خواهد گردید راجه مهاتما
بر اسپ سوار شده بعد از آن چون در آنجا رسید دید که بسیار رکهیشران عبادت مینمایند و در میان
ایشان پربت سن در دهیان نشسته مثل بهگوان است راجه از اسپ فرود آمده پیش رکهیشران دست بسته
استاده دندوت نمود پربت من مخاطب شده راجه چاو او پرسید و گفت که واسطه آمدن از شهر
چیست راجه کیفیت دیدن خواب پدر خود را در عذاب در نرک دیدن بیان نمود و گفت که برای

آخر الامر دو انوا از دست کینیان مذکور کشته شد نارایین بیدار گردیده چه بیند که او کشته افتاده و نارایین با دیوتها در نگر و اندر رفته خوشنود شده و دیوتا ها را راج اختیار دادند و همه بدان وقت از کینیان پرسیدند که تو کیستی جواب داد که نام من اکادشی ست از اندرون شما پیدا شده ام [illegible] گفت از من چیز طلب کن که تو خواهم داد گفت برکسی که برت نماید همه پاپ او [illegible] دور شوند و بعد مرگ بیکنته لوک پراپت گردد [illegible] و دهن افزاید و هر چهار پدارته یعنی [illegible] حاصل آید و ثواب ایشان همه تیرته ها پراپت گردد و کسی که برت نماید یا کتها گوید یا بشنود [illegible] حاصل آید نارایین گفت که مقصود تو قبول کردم همچنان خواهد شد و هر که [illegible] خواهد یافت [illegible] که برت [illegible] و [illegible] نماید از همه برت اکادشی زیاده است برت اکادشی [illegible] کسی [illegible] باید نمود و کتها باید شنید همه پاپ دور شوند [illegible] شد

طریق نیم اکادشی

اگر دریا روان باشد و تالاب و جائیکه تالاب باشد در چاه و جائیکه چاه باشد در خانه غسل باید ساخت شخصی که نراهار برت نماید یعنی شب و روز چیزی نخورد [illegible] ثواب است اگر بدون پهل اهار برت نماید باید که بروز یکشنبه و سه شنبه اگر اکادشی باشد خواه نخواه پهل اهار سازد و برت اکادشی کردن [illegible] یک طور سازد

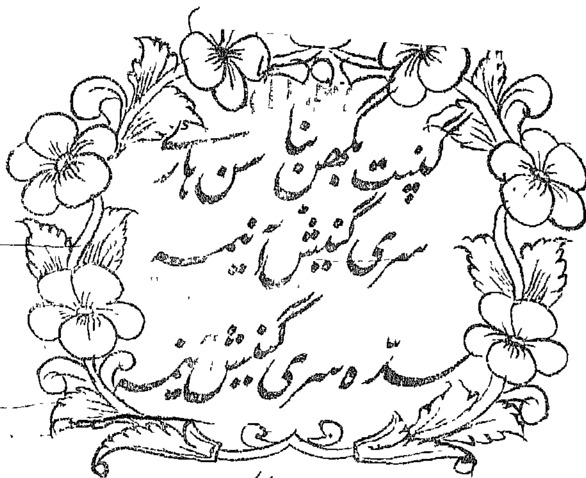
نیم [illegible] اکادشی

روز دسمین پهل اهار نماید و از آب گرم غسل نکند و حجامت نماید [illegible] بار نخورد و اکادشی [illegible] را برت نسازد و [illegible] حجامت نکند [illegible] و پان نخورد و نیز گوشت نخورد و در ظرف روئین طعام نخورد و [illegible] نخورد و شیر گوسفند نخورد و روز دسمین نیم نماید و بروز اکادشی کام [illegible] نماید و اهانت کسی نکند و دروغ نگوید آئینه نبیند و با عورت [illegible] نکند و برگ تنبول نخورد و اهانت دیوتا نکند [illegible] نگوید و قمار بازی نسازد و پارچه نیله نپوشد و شب جاگرن نموده کتها نارایین بگوید و بشنود و اینطور برت نماید و بروز دوادشی روغن [illegible] نخورد

ربانی بدین احقر کرونا چا[ا] حقیقت مفصل بیان فرمایند که اکادشی چگونه پیدا شده و هر ماه اکادشی
نام وچه پهل دارد زیرا که پهل و رغبت تمام به شنیدن آن دارم

آغاز مهاتم اکادشی بدی ماه اگهن

سری کرشن جیو فرمودند که ای جدهشتر در اول ایام ست جگ یک دیت ممر نام دانو براج سرگ لوک
رفت اندر و بستی و سلطنت دیوتا تصرف او در آمد دیوتا گریخته در مرت لوک آمدند دانو مسطور بدیوتا
ایشان ... و جنگ ... دیوتا از دست خورده قرار گرداند و انواع آزار تمام
دیوتایان ... گشته ... ناچار ... عاجز و مانده
شده ... کیفیت ... ساخت ... دیوتا شده
... اندر ... سمندر رفته ... بعرض احوال خود کن ایشان ... خواهند
... مهربان کرد دیده ...
... اندر ... دانو پسر ... دانو در
... دیوتا ... از سرگ
... تمام ... این سخن نارایین دیوتا
... تشریف آوردند و از دانو ...
... گذشت ... بطرفی گریختند و دیوتا
بطرفی رفتند بعد از آن دانو ... آمده و نارایین گفت که ای دانو با کشتی بکن
آن وقت مقدار ... سال باقی مانده ... چنانچه نارایین ... سال ... جنگ
آنجا ماندند بعد از آن ... کوه ... رسیدند کوه ...
... عرض ... طول ... دانو ... نارایین ... کوه در آمد
... نارایین ... رسیده اند ... در آن روز اگهن بدی اکادشی
بود از سر نارایین یک کنیا پیدا شده چون دانو بسیار زور آور بود ... و دانو جنگ کلان میان آمد



روزی سری کرشن جیو از ارجن ارشاد کردند که اگر کسی خواهد در هر دو عالم به آبرو ماند و کام بیابد
تمامی مال و فرزند و به آرزوی دیگر دنیوی بهره ور گردد و بوقت رحلت ازین جهان فانی بهلا
شده به بیکنته لوک براپت شود برت اکادشی باعتقاد درست نماید هزار اسمیدهجگ
یکطرف و برت اکادشی یکطرف کسانیکه برت اکادشی مینمایند پهل آن بسیار است و
نزدیک آنها جم دوت نمی آیند چند پهل دان و سوج برت و چندر برت و تیرتهه و جگ
بسیار میشود و دادن دان میگردد این همه پهل از یک برت اکادشی براپت میشود و
درین شک نیست تو خدمتگار و پارسی اند اتو بیان میکنم چون ارجن شنید دست بسته
ایستاده به گریان کرده دندوت نمود و گفت که ای ناتهه نارایین بسیار کرم بخشی و

[illegible]

زیبا کتابیست فارسی زبان که مشتمل بران شمهٔ حسنات و جهالت طرق ثوابات [illegible]

در مطبع نامی منشی نول کشور به طبع [illegible] مقبول جهان شد